

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شیطان و جن در قرآن و روایات

جلسه نهم - ۸۸/۹/۳

۴-۳-۲) برتری انسان بر جنیان در علم و آگاهی

۴-۳-۲-۱) برتری انسان بر جنیان در علم حصولی

در مباحث گذشته گفته شد جنیان دارای جسم و روح و دارای زندگی مادی بوده و به جهاتی از نظر جسمی از انسان برترند ولی هیچگاه از نظر روحی نمی توانند به کمالات معنوی انسان کامل دست پیدا کنند، مهمترین کمالات در علم و قدرت خلاصه می شود. آیا جنیان در علم و قدرت برترند و یا انسان؟

بحث را با پاسخ به این سوال و در مورد علم پی خواهیم گرفت. یکی از مهمترین وجوه تمایز بین انسان و حیوان، علم، آگاهی و تعقل می باشد. از این رو، باید انواع علم را مورد کاوش قرار دهیم تا به تمایز جن و انس در نوع علم پی ببریم.

گاهی علم به شکل تصویر ذهنی یک واقعیت خارجی است. مثلاً یک جسم خارجی مانند گل از طریق بینایی و یا صوت زیبایی مثل نغمه بلبل از طریق شنوای، در ذهن انسان تصویر می شود. این تصاویر ذهنی از طریق حواس پنجگانه حاصل می شود.

این نوع علم را حتی حیوانات نیز دارا هستند. حتی بسیاری از حیوانات حواس قویتری از انسان دارند. به طور مثال زنبور بینایی قوی تری از انسان دارد، و یا خفاش فرکانس هایی که انسان قادر به درک آن نیست دریافت می کند. بنابراین، حیوانات از علوم حسی، از راه تصور بهره مندند.

ولی حیوانات قادر به تخیل نیستند. (بین خیال و تصور یک چیز با تخیل که غیر واقعی و ساختگی و نیاز به تأمل ذهنی است تفاوت وجود دارد). ما قادر هستیم با ترکیبی از تصاویر ذهنی، تصویری غیر واقعی ایجاد کنیم که تخیل نام دارد. ما تصویری از پرواز، شاخ و زرافه در ذهن داریم؛ با ترکیبی از این ها میتوانیم زرافهای تک شاخ و پرند در ذهن بسازیم که واقعیت خارجی ندارد. این را تخیل میگوییم. حیوانات نیز قادر به تعقل که برترین نوع علم است، نیستند. انسان میتواند با ایجاد ارتباط بین ذهنیات خود، استنتاج کند. حیوانات به طور بسیار ابتدایی میتوانند

بین ذهنیات خود نیز ارتباط برقرار کنند. مثلاً میتوانند حیوانی که دشمن آنهاست را بشناسند.

حیوانات قادر به درک مفاهیم و احساساتی مثل دوستی، دشمنی، محبت و.... نیستند. پس چگونه گوسفند

میفهمد، گرگ دشمن اوست و از او فرار می کند؟

در پاسخ میگوییم حیوانات مفهوم خود دشمنی و دوستی به تنهایی را درک نمیکنند، بلکه دوستی و دشمنی

موردی را متوجه میشوند. مثلاً گوسفند میفهمد حیوانی با شکل و شمایلی مخصوص که گرگ نام دارد دشمن اوست.

دشمنی گرگ را میفهمد، نه خود مفهوم دشمنی را. لذا نمیتواند دشمنی را تحلیل کند و برای کاهش آن برنامه‌ریزی کند.

نهایت فهم حیوان همین حدّ می باشد، که به آن اصطلاح «علم وهمی» گفته می شود (با توهم اشتباه نشود)؛ ولی

حیوانات دارای قدرت تعقل و تدبّر نیستند و نمی توانند از یافته ها را کنار هم گذشته و راه حل ارائه کنند. مثلاً برای

بهبود وضعیت زندگی خود برنامه‌ریزی آن را به نسلهای بعدی منتقل کرده و تمدن ساز باشند. حیوانات نمیتوانند

مسائل را تجزیه و تحلیل کنند.

بر خلاف انسان که میتواند با کنار هم گذاشتن جزئیات، کلیات را استنتاج کند. لذا انسان از نظر داشتن قدرت و

قوهی عقل و تعقل بر تمامی حیوانات برتری دارد.

همین قدرت تعقل است که به انسان ویژگی تمدن سازی میدهد و وجه برتری او بر حیوانات است. حیوان هر

قدر با هوش هم باشد، قدرت تعقل ندارد و نمیتواند به علوم دست پیدا کند.

آنچه در اصطلاح به آن علم میگوییم، تصویر ذهنی واقعیتهای خارجی است. یعنی یک واقعیتی در خارج وجود

دارد، ما از آن تصویری در ذهن میسازیم. هر قدر حجم این تصاویر در ذهن ما بیشتر و توانایی ما در برقراری ارتباط

بین آنها بیشتر باشد، علم ما بیشتر خواهد بود. تفاوت انسان با سواد و کم سواد نیز در همین است.

تمامی علوم نظری از این طریق به دست می آید. علوم تجربی، ریاضی، انسانی و حتی فقه و عرفان. مشخصی

این علوم، کسب با واسطه می باشد، یعنی واقعیت خارجی که علم را میسازد، چیزی جدای فکر و ذهن ماست و ذهن

ما تصویری از آن را درک می کند.

این علوم را در اصطلاح، علوم حصولی و یا مدرسه ای و یا علم رسمی میگوییم. یعنی با تعلیم و تعلم به دست

میآید و قابل انتقال به دیگری است .

با مقدمه‌های که گفته شد، آیا جنیان هم دارای قدرت تعقل و تدبیر هستند یا خیر؟

آنچه مسلم است جنیان به علوم دسترسی دارند و دارای قدرت عقل و درک کلیات هستند، ولی قوه‌ی عاقله‌ی آنها به اندازه‌ی انسان نیست. لذا با وجود اینکه هزاران سال قبل از انسان در کره‌ی زمین زندگی میکردهاند، و قدرت جسمی آنها از بعضی جهات از انسان بیشتر است، از آنها تمدنهای پیشرفته به جای نمانده و نتوانسته‌اند به علوم پیشرفته دست پیدا کنند.

۴-۳-۲) برتری انسان بر جنیان در علم حضوری

آنچه تا اینجا گفته شد، نوع خاصی از علم بود که علم حصولی نامیده می‌شود. در مقابل، علم دیگری نیز وجود دارد که در اصطلاح به آن علم حضوری می‌گوییم، مثل معرفت به نفس که بدون واسطه برای انسان حاصل می‌شود.^۱ برای درک علم حضوری به این مثال توجه فرمایید. گاهی استادی چند جلسه در مورد افسردگی و یا ناراحتی صحبت می‌کند؛ حتی در این مورد کتاب مینویسد و علائم، نشانه‌ها و میکانیسم آن را توضیح میدهد. ولی گاهی انسانی خودش افسرده و یا ناراحت میشود و با تمام وجودش این حالت را درک میکند. علم انسان به حالات روحی خودش، یک نوع علم حضوری است. این علم بدون واسطه به دست می‌آید. (البته علم حضوری انواع دیگری نیز دارد) علم به قوای نفسانی و علم به خداوند نیز از سنخ علوم حضوری هستند. علم معلول به علت و علم علت به معلول و علم خداوند به مخلوقاتش نیز علم حضوری می‌باشد. علم غیب نیز که مختص اولیاء الهی است، بدون واسطه برای ایشان حاصل می‌شود. غیب را در درون خودشان شهود می‌کنند، همانگونه که شادی و غم را در درون خود و بدون واسطه احساس می‌کنند. این گونه نیست که از چیزی که در بیرون و پنهان است. بخواهند اطلاعاتی به دست بیاورند، بلکه عین واقعیت در درون آنها مکشوف می‌شود، اگر چه برای دیگران غیب و پنهان است. به این علوم حضوری گفته می‌شود. جنیان از نظر علم حضوری نیز به پای انسان نمی‌رسند.

۴-۳-۳) نمونه‌هایی از برتری انسان بر جنیان از نظر علم و آگاهی

جهت تبیین موضوع به آیاتی از سوره ی نمل که به بیان گونه‌هایی از زندگی حضرت سلیمان^(ع) پرداخته است، اشاره می‌کنیم:

"بلقیس" نام زنی است که ملکه و فرمانروای سبا در یمن بود. حضرت سلیمان^(ع) قصد کرد تا ملکه و قومش را

^۱ تعریف علم و تقسیم بندی آن به علوم حضوری و حصولی در قسمت های ابتدایی مبحث «شرح حدیث عنوان بصری» استاد به طور مفصل تبیین شده است.

به تسلیم در برابر خداوند دعوت کند. لذا ههد را برای کسب اخبار و اطلاعاتی در مورد چگونگی فرمانروایی بلقیس به یمن فرستاد.

مرکز حکومت حضرت سلیمان^(ع) در فلسطین بود. نام حضرت سلیمان^(ع) بیش از ده مرتبه در قرآن کریم آمده و در تمامی این آیات از او به بزرگی یاد شده است. در قرآن حضرت سلیمان^(ع) با عبارات بلندی مثل « نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ » توصیف شده است. حضرت سلیمان^(ع) از دانشی والا، فرمانروایی بزرگ برخوردار و جنیان، پرندگان و باد در تستخیر او بوده و سخن پرندگان را می فهمید.

در هر حال، ههد از قوم سبا این گونه خبر آورد (سوره نمل)

«إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳)»

من زنی را یافتم که بر مردم سبا حکومت می کرد و تمام آنچه لازم است به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت.

و سپس قوم سبا را را مردمی توصیف کرد که در برابر خورشید سجده می کنند، اسیر شیطان بوده و در صراط مستقیم حرکت نمی کنند.

لذا حضرت سلیمان^(ع) نامه ای برای بلقیس نوشت و توسط ههد برای او ارسال کرد. نامه این گونه بود:

«إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰)»

این نامه از سلیمان است. و سرآغاز آن این است به نام خداوند بخشنده و مهربان .

«أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱)»

احساس سرافرازی و سر بلندی بر من نکنید و تسلیم من بشوید .

«قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲)»

بلقیس از مشاوران و اطرافیان خود مشورت خواست و گفت: ای بزرگان در مورد کاری که برای من پیش آمده،

نظر خود را بگوئید من هیچگاه در کاری خود رأی نبوده‌ام و تا شما شهادت و گواهی ندهید من تصمیم جدی برای کاری نمی گیرم.

«قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِآسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳)»

مشاوران گفتند ما نیرومند و دارای قدرت شدید هستیم. با این وجود دستور، دستور شماست، ببیند که شما چه

بلیقیس با توجه به اینکه سلیمان پادشاه و حکمفرماست، گفت :

«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا أُذْلَةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ(۳۴)»

گفت پادشاهان هنگامی که وارد یک آبادی می شوند فساد میکنند و آن آبادی را ویران کرده و بزرگان و

عزیزان آن را خوار و ذلیل می کنند. معمولاً شیوه ی پادشاهان اینگونه است.

بنابراین بهتر است ما در پاسخ نامه ی سلیمان به گونه های دیگر عمل کنیم:

«وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ(۳۵)»

من قبل از جنگ ، هدیه ای را به همراه فرستاده ای به سوی سلیمان می فرستم تا ببینم که فرستادگان خدا و

پیامبران در برابر آن چه اقدامی می کنند.

ملوک و پادشاهان هنگامی که قدرت در دست دارند، معمولاً ظلم و فساد و خونریزی به راه میاندازند. بلیقیس

می خواست بداند، حالا پیامبری به قدرت و حکومت رسیده، چگونه رفتار می کند.

«فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ(۳۶)»

هنگامی که فرستاده نزد سلیمان آمد، سلیمان گفت شما می خواهید هدیه و مالی به من بدهید و با آن مرا از

عمل به وظیفه ام باز دارید؟ در حالی که آنچه خداوند به من داده است بسیار بهتر و بیشتر از آن است که شما آورده اید

آری شما به هدیه خود خوشحالید و می نازید .

«ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أُذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ(۳۷)»

سلیمان به فرستاده ها گفت به سوی قومتان بازگردید، لشکریانی به سوی شما گسیل میکنم که نتوانید با آن

مقابله کنید و شما را با ذلت از دیارتان بیرون کنند .

حضرت سلیمان^(ع) فرستاده ها را برگرداند و آنها را تهدید به جنگ کرد، ولی با این وجود میدانست که ملکه ی

سبا تسلیم آنها خواهد شد و جنگی اتفاق نخواهد افتاد. لذا بزرگان خود را جمع کرد تا به شکلی قدرت خویش را به

رخ ملکه ی سبا بکشد :

«قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ(۳۸)»

ای بزرگان، کدام یک از شما می تواند تخت سلطنت بلیقیس را نزد من بیاورد قبل از آنکه آنها تسلیم شوند .

بنابراین حضرت سلیمان می دانست که آنها تسلیم خواهند شد :

«قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹)»

«عفریت» را در زبان فارسی سلیس می توان «خیلی زبل» معنی کرد. البته این واژه گاهی به معنی پلید، متمرد

و گستاخ هم می باشد که در اینجا سازگاری نداد، زیرا این معنی با کارگزاری حضرت سلیمان^(ع) نمی سازد :

یکی از جنیان که زیرک، قوی و زبل به سلیمان^(ع) گفت: قبل از این که از جای خود بلند شوی من تخت بلقیس

را برای تو می آورم. من هم خیلی قدرت دارم و هم امین و درستکار هستم.

در بین کارگزاران حضرت سلیمان^(ع) انسان کاملی بود به نام « آصف بن برخیا » که جانشین و وصی سلیمان

بود. این انسان کامل در قرآن این گونه توصیف شده است :

«قَالَ أَلْذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ.....»

کسی که بخشی از علم کتاب در نزد او بود.....

منظور از کتاب در این جا نوشته و کتابی که دارای ورق و شیرازه باشد نیست .

به طور مثال میگوییم کتاب اعمال ؛ منظور این نیست که کتابی وجود دارد دارای ورق و در داخل آن اعمال ما

نوشته شده و می توان آن را ورق زد و اعمالی را که انسان انجام داده مطالعه کرد و یا خداوند تعدادی ملائکه را به کار

گرفته تا اعمالی که بندگان انجام می دهند را بنویسند؛ بلکه منظور از کتاب عمل روح ماست که تمامی اعمال ما در آن

نقش می بندد .

از سوی دیگر به هرگونه ابزار نوشتن «قلم» می گوئیم . این ابزار در قدیم سنگ و چکش بوده، بعدها و مرگب

الآن خودکار و به صورت پیشرفته لیزر و ... بنابراین به همه ی اینها می توان قلم گفت. در عالم مجردات نیز قلم به

اشکال دیگری و متناسب با همان عالم می باشد.

بنابراین قلم و کتاب معنای بسیار گسترده ای دارد . اگر خداوند هم در قرآن کریم به قلم سوگند یاد می کند(ن،

والقلم) منظور قلم نوشتن نیست.

قلم ابزار نوشتن است و می توان گفت ابزاری که خداوند حقایق را با آن ثبت می کند، انسان کامل است بنابراین

سوگند به قلم، در واقع سوگند به مقام محمدی است.

خداوند ابتدا انسان کامل را آفرید و سپس همه ی آفریده های دیگر را به واسطه او خلق کرده است.

لذا «کتاب» را می توان روح، لوح محفوظ و علم حضرت حق به حقایق دانست، یعنی آنچه که حقایق در آن ثبت شده است. بنابراین «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» یعنی کسی که به جزئی از این حقایق آگاه بود و منظور از این فرد، آصف بن برخیا وصی سلیمان^(ع) می باشد.

این در حالی است که در آیهی آخر سوره ی رعد امیر مؤمنان علی علیه السلام را با عبارت «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ» توصیف شده است. اگر آصف بن برخیا که وصی سلیمان^(ع) و دارای علم و قدرت والایی بود، جزئی از این کتاب را دارا بود، علی علیه السلام کل این کتاب را در وجودش داشت.

تمام مفسرین شیعه و سنی مصداق این عبارت را حضرت علی^(ع) دانسته اند.^۱
به هر حال آصف در پاسخ حضرت سلیمان^(ع) گفت:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (۴۰)»

آن کسی که علمی از کتاب نزد او بود، گفت قبل از چشم بر هم زدن من تخت بلقیس را نزد تو خواهم آورد. عبارت «یرتدّ الیک طرفک» را اغلب مفسران و مترجمین، چشم به هم زدن ترجمه کرده اند، در حالی که علامه طباطبایی^(ر) به این ترجمه اشکال گرفته و معنای دقیق بر آن را زمان طی کردن نور از شیء به چشم دانسته است، زمانی که طول می کشد تا تصویری در دید چشم انسان قرار بگیرد. اگر این زمان را با سرعت نور مقایسه کنیم، بسیار اندک خواهد شد.

«...فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ...»

تا نگاه کرد دید تخت در نزد او قرار دارد.

«... قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ...»

حضرت سلیمان^(ع) گفت این جز از فضل پروردگارم نیست تا اینکه مرا امتحان کند که شکر گذار او هستم و یا اینکه در برابر نعمت های او ناسپاسی می کنم.

^۱ . حالا این مقام را با دیگر خلفا مقایسه کنید . هر چند روایاتی جعلی در شأن خلفا درست کرده اند ، ولی آنها از خودشان چه داشته اند . این همه خطبه خوانده اند چرا یکی از آنها ثبت نشده است !؟

و بعد برخی از پیروان آنها برای توجیه کارشان گفته اند : الحمد لله الذی فَضَّلَ الْمُفْضُولِ عَلَى الْفَاضِلِ . ستایش خدایی را که گاهی انسان پست را بر انسان برتر ترجیح می دهد . و اگر بگوییم این خلاف حکمت و عدالت است ، می گویند اصلاً لازم نیست که خداوند عادل باشد و لذا اعتقاد به عدل الهی را از اصول عقاید مذهب خود حذف میکنند !!!

حضرت سلیمان^(ع) این علم و قدرت را از ناحیهی خداوند دانسته و چیزی از خودش نمی داند. این عبارت مبین توحید خالص و ناب حضرت سلیمان^(ع) می باشد.

«... وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ(۴۰)»

هرکس شکر کند تنها به سود خودش سپاسگذاری کرده است و اگر ناسپاسی کند (برخود ستم کرده) و خداوند بی نیاز و کریم است .

هنگامی که حضرت سلیمان^(ع) دریافت که بلقیس به سمت آنها حرکت کرده ، از اطرافیان خود خواست تا در مورد تخت او چیزی به او وانمود نکنند، تا ببینند آیا او تخت خود را خواهد شناخت:

«قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ(۴۱)»

حضرت سلیمان^(ع) قصد داشت تا از طریق این قدرت نمایی ها موجبات هدایت بلقیس و قوم او را فراهم کند، تا نیازی به لشکر کشی نباشد .

« فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ..»

هنگامی که بلقیس به نزد سلیمان^(ع) آمد، به او گفته شد آیا تخت سلطنت تو اینگونه بود، بلقیس گفت، آری همین گونه است.

« ... وَ أَوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ(۴۲) »

با این وجود، بلقیس گفت : پیش از این به قدرت و علم سلیمان آگاهی یافته ام. لذا ما تسلیم هستیم.

هر چند بلقیس، تسلیم شد ولی هنوز به خداوند ایمان کامل نیاورده بود:

« وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ(۴۳)»

آنچه که غیر از خداوند می پرستید، مانع از ایمان او بود، چرا که او جزء قوم کافران (بت پرست) بود.

هر چند قلب بلقیس تا حدودی نسبت به پذیرش ایمان نرم شده بود، ولیکن رسوخ تفکرات بت پرستی مانع از

ایمان کامل او بود. لذا حضرت سلیمان^(ع) از او دعوت کرد تا با هم در داخل کاخ گردش کنند :

« قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ...»

حضرت سلیمان^(ع) به او گفت وارد کاخ شویم. هنگامی که وارد شد فکر کرد برکه ی آبی در آنجاست. لذا لباس

ساقهایش را بالا زد. سلیمان^(ع) به او گفت اینجا کاخی است صاف و صیقلی شده از شیشه و آب از زیر آن ردّ میشود.

بلقیس با دیدن این عجایب فهمید که سلیمان ^(ع) دارای مقام نبوت می باشد لذا در برابر خداوند تسلیم شد و

گفت :

« قَالَتْ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ(۴۴) »

خدایا من به نفس خویش ظلم کردم و همراه سلیمان به خداوندی که پروردگار عالمیان است، ایمان آوردم. محل مورد بحث مقایسه ی عفریتی از جنیان و آصف بن برخیا می باشد. از مقایسه ی این دو که یکی از جنیان برتر و دیگری از انسان های برتر هستند، می توان نتیجه گرفت قدرت معنوی انسان بیشتر از جنیان می باشد. هنگامی که صحبت از آوردن تخت بلقیس بود، توانایی این انسان وارسته خیلی بیشتر از عفریتی از جن بود.

۴-۳-۲-۳-۲) برتری انسان کامل از نظر علم و آگاهی از جنیان در ماجرای مرگ حضرت سلیمان ^(ع) سوره ی سبا - آیه ی ۱۴ که در مورد زندگی حضرت سلیمان ^(ع) می باشد، به تکمیل بحث کمک می کند. این آیه اشاره به داستان مرگ حضرت سلیمان ^(ع) می کند.

سلیمان نبی در حالی که بر کار جنیان نظاره می کرد و به عصای خود تکیه کرده بود، مرگش فرا رسید و در همان حال جان داد. جنیان که اطرافیان و گماشتگان و نگهبانان بودند و همگی از جنیان مؤمن بودند متوجه مرگ وی نشدند، تا اینکه موربانه عصای او را خورد و سلیمان به زمین افتاد و آنها تازه فهمیدند که حضرت سلیمان ^(ع) جان داده است.

« اِلَّا دَابَّةُ الْاَرْضِ تَاْكُلُ مِنْسَاَتَهُ... »

هنگامی که مرگ را بر حضرت سلیمان حتمی کردیم، هیچ چیزی جز موربانه ها که عصای او را خوردند، جنیان را به او هدایت نکردند.

«...فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ اَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِنُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ »

هنگامی که حضرت سلیمان ^(ع) افتاد جنیان تازه متوجه شدند که اگر از علم غیب آگاه بودند این مدت در عذاب خوار کننده نمیماندند.

حضرت سلیمان ^(ع) داناترین و مؤمن ترین جنیان را به عنوان کارگزاران خود انتخاب کرده بود، با این وجود هیچکدام از آنها از علم غیب بهره ای نداشتند.

در صورتی که در آیات فراوانی در قرآن کریم برخی از انسان ها عالم غیب و شهادت معرفی شده اند:

سوره جن - آیه ۲۶ و ۲۷ :

« عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا »

خداوند عالم همهی غیب است و این غیب را بر هیچ کس آشکار نمی کند.

« إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا »

مگر کسانی که خداوند از آنها راضی و خشنود است .

بنابراین انسانهایی هستند که خداوند از آنها راضی است و این انسان ها به غیب آگاهی دارند .

بنابراین علم غیب اختصاص به پیامبران و ائمه علیه السلام ندارد.

به عبارت دیگر هر قدر که انسان مورد رضایت خداوند باشد، به همان اندازه از علم حضوری برخوردار خواهد

بود. لذا در مورد انسان والایی مثل سلمان فارسی ^(۵) در روایات داریم که اودریای است لایتناهی از علم است. و

انسانهای دیگر با اصلاح اعمال خود و سپس اخلاق و نهایتاً نفس خود میتوانند به این جایگاه نائل شوند.

نکتهی قابل توجه در آیه این است که خود وجود انسان باید مورد رضایت خداوند باشد نه فقط عمل او .

علی علیه السلام علم الکتاب را دارا بود. به عبارت دیگر به کل علم غیب آگاه بود. اگر در روایات داریم علی

^(۶) آگاهی از غیب را نفی می کند، به این معناست که اگر به خود او نگاه کنیم چیزی ندارد ولی اگر به آنچه خداوند به

او داده است توجه کنیم ، هر چه خدا دارد علی ^(۶) هم دارد

بنابراین در کمالات معنوی انسان ها از جنیان برترند؛ زیرا علم و قدرت برترین کمالات معنوی هستند و البته،

قدرت نیز ریشه در علم دارد . در آیاتی که اشاره شد به صراحت تأکید شده که انسان ها دارای علم و قدرت بیشتری

از جنیان می باشند. لذا انسان ها در کمالات معنوی از جنیان برترند.